

نوع مقاله: پژوهشی

نقش آموزه‌های ارزشی در علوم انسانی از منظر علامه طباطبائی

a-mesbah@qabas.net

karimi@qabas.net

abbasgeraei@gmail.com

علی مصباح / دانشیار گروه فلسفه مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی *

مصطفی کریمی / استادیار گروه تفسیر و علوم قرآن، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی *

عباس گرانی / دکتری حکمت متعالیه مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی *

پذیرش: ۱۴۰۱/۰۳/۲۸

دریافت: ۱۴۰۰/۱۱/۱۲

چکیده

این مقاله با نظر به مراحل تولید علوم انسانی، به دنبال بررسی نقش ارزش‌ها در این علوم از نگاه علامه طباطبائی است. بدین منظور با روش کتابخانه‌ای اطلاعات لازم از میان آثار علامه طباطبائی گردآوری و با روش تحلیلی بررسی گردیده است. پاسخ کلی به این پرسش از منظر علامه این است که هر مرحله‌ای از مراحل تحقیق علوم انسانی که با فعل اختیاری انسان سروکار داشته باشد ارزش‌ها در آن مرحله تأثیرگذار خواهند بود. اما بررسی جزئی این مراحل نشان می‌دهد که ارزش‌ها در انتخاب مسئله تحقیق و تنوع‌بخشی به مسائل مورد تحقیق، تأثیر دارند، گرچه این امر ضرورتاً موجب تفاوت در پاسخ مسائل این علوم نمی‌گردد. نقش اساسی ارزش‌ها در علوم انسانی دستوری نمایان می‌گردد و آن تعیین اهداف این علوم و جهت‌دهی به شکل‌گیری مسائل این علوم و گاه بیان پاسخ مسائل این علوم است و این تأثیر امری اجتناب‌ناپذیر است. اما در مرحله پاسخ‌گویی به مسائل علوم انسانی توصیفی، وظیفه محقق تعهد به رعایت ضوابط علم و مبارزه با عوامل روانی مزاحم است.

کلیدواژه‌ها: آموزه‌های ارزشی، علوم انسانی، علامه طباطبائی.

در تحقیق حاضر این مسئله را دنبال خواهیم کرد که مسائل علوم انسانی چگونه و تا چه اندازه ممکن است تحت تأثیر ارزش‌های مورد قبول محققان علوم انسانی قرار گیرند. تبیین این مسئله می‌تواند به گام برداشتن ما در مسیر اسلامی‌سازی علوم انسانی یاری رساند؛ زیرا با روشن شدن این مسئله مشخص خواهد شد که اگر محقق علوم انسانی به واقع ارزش‌های دینی را باور داشته باشد این ارزش‌ها چگونه و تا چه اندازه مسائل علوم انسانی را تحت تأثیر خود قرار می‌دهند و در برابر، اگر به ارزش‌های دیگری معتقد باشد چگونه دانشی را تولید خواهد کرد. بدین منظور پس از تعریف مفاهیم اساسی تحقیق به بررسی مسئله می‌پردازیم.

۱. مفاهیم اساسی

۱-۱. آموزه‌های ارزشی

مقصود از آموزه‌های ارزشی، گزاره‌هایی هستند که از بایسته و شایسته بودن صفت یا رفتاری اختیاری نسبت به عام‌ترین هدف زندگی حکایت می‌کنند. به تعبیری ساده‌تر این گزاره‌ها از بایدها، نبایدها، خوبی‌ها و بدی‌ها نسبت به سعادت انسان سخن به میان می‌آورند. از منظر علامه طباطبائی، مفاهیمی چون باید، نباید، خوب و بد از دو ویژگی برخوردارند: یکی اینکه به حوزه عمل می‌پردازند و دیگر اینکه مفاهیمی اعتباری و استعاری‌اند. نیز می‌دانیم گزاره‌ای که یکی از دو طرف آن را مفهومی اعتباری سامان داده باشد، تصدیق به وجود نسبت یا عدم نسبت بین آن مفهوم و طرف دیگر، تصدیقی اعتباری خواهد بود (طباطبائی، ۱۳۸۶، ج ۴، ص ۱۰۰۸، پاورقی ۳۵). اما مسلماً هر تصدیقی که این مفاهیم در آنها به کار برده شود گزاره‌ای ارزشی نخواهد بود، بلکه تنها گزاره‌هایی که براساس عام‌ترین هدف زندگی انسان یعنی سعادت انسان شایسته و بایسته دانسته شوند ارزشی خواهند بود. براین‌اساس می‌توان گفت: از منظر ایشان آموزه‌های ارزشی، گزاره‌هایی اعتباری‌اند که به حوزه عمل برای رساندن انسان به زندگی مطلوب می‌پردازند و محمول آنها مفاهیم اعتباری باید، نباید، خوب و بد است.

۱-۲. علوم انسانی

هریک از رشته‌های علمی باید محوری داشته باشند که همهٔ مسائل آنها در آن محور، مشترک باشند. این محور مشترک می‌تواند موضوع، روش، هدف، مسائل یا ترکیبی از این امور باشد. از این‌رو در تعریف هر یک از رشته‌های علمی ممکن است موضوع، روش، هدف، مسائل یا ترکیبی از اینها ملاک تعریف قرار گیرد. اما در بحث تعریف علوم انسانی، با یک علم مواجه نیستیم، بلکه با تعریف طبقه‌ای از علوم روبه‌رو هستیم که ابعاد گوناگونی از کنش انسانی انسان را بررسی می‌کنند به‌گونه‌ای که مسائل گوناگونی با اقتضات روشی متعدد در این علوم شکل گرفته و نمی‌توان تنها روشی خاص را برای حل آنان در پیش گرفت.

براین اساس، می‌توان تعریفی بر محور موضوع و اهداف علوم انسانی ارائه داد و گفت: علوم انسانی علمی هستند که به مطالعه کنش‌های فردی و اجتماعی انسانی به منظور توصیف، تبیین، تفسیر، پیش‌بینی و جهت‌بخشی آنها می‌پردازند.

۲. دیدگاه‌های غالب

در خصوص نقش‌آفرینی ارزش‌ها در علوم انسانی دیدگاه‌های متفاوتی مطرح شده است. به‌عنوان مقدمه دیدگاه‌های غالب در فضای علوم انسانی را در خصوص این مسئله از نظر می‌گذرانیم.

خطمشی‌های غالب در بررسی مسائل علوم انسانی را براساس مبانی فلسفی آنها می‌توان در سه دسته جای داد که در حقیقت هریک از این خطمشی‌ها، در قالب پارادایمی علمی ظهور می‌یابد: پارادایم اثبات‌گرایی، پارادایم تفسیری و پارادایم انتقادی. براین اساس دیدگاه‌های غالب در علوم انسانی در خصوص نقش ارزش‌ها در این علوم را با نگاهی به دیدگاه‌های این سه رویکرد می‌توان دریافت.

پارادایم اثباتی با اصالت قائل شدن برای واقعیت عینی، معتقد است که علوم انسانی باید عاری از ارزش باشند و به ارزش‌ها، عقاید و گرایش‌ها متکی نباشند. در حقیقت رویکرد اثباتی امکان تأثیر ارزش‌های محقق در مسائل علوم انسانی را نفی نمی‌کند، بلکه معتقد است پرهیز از اعمال ارزش‌ها در علوم، امری ضروری است و در صورت عدم پرهیز از این امر، اساساً محصول تحقیق را نمی‌توان علم معتبر دانست.

اصیل دورکیم (۱۹۱۷-۱۸۵۸) جامعه‌شناس کلاسیک که معمولاً وی را از پیروان مکتب اثبات‌گرایی می‌دانند (کرایب، ۱۳۹۱، ص ۶۵). بر این باور بود که جامعه‌شناسی به‌عنوان یک علم، نباید خود را به قضاوت‌های ارزشی آلوده کند (ر.ک: دورکیم، ۱۹۸۲، ص ۷۲-۷۴). اما علم تفسیری برای انسان و اختیار او اصالت قائل است و براین اساس دخالت ارزش‌های آنان را در روابط اجتماعی‌شان طبیعی می‌داند و از آنجاکه رسالت علم در رویکرد تفسیرگرا انعکاس درست و دقیق دنیای اجتماعی مردم است و این دنیا پر از ارزش‌هاست، امکان خالی بودن علم از ارزش‌ها را منتفی می‌داند و معتقد است عاری از ارزش بودن علم در علوم انسانی امکان ندارد.

در نگاه پارادایم انتقادی همه تحقیقات اجتماعی بر عناصری ارزشی متکی‌اند که در پارادایم علوم تعریف شده‌اند، اما آنچه اهمیت دارد این است که این ارزش‌ها تا چه حد با ارزش‌های انسانی مانند اصالت آزادی، رهایی‌بخشی، توانمندسازی، نفی ستم و استثمار و نفی سلطه و نابرابری سازگار باشند. علم انسانی انتقادی، عینی بودن را به معنای بی‌طرفی ارزشی نمی‌پذیرد، بلکه عینی بودن را تصویری صحیح از واقعیت می‌داند که ارزش در ذات این واقعیت نهفته است. از این رو بحث محافظت علم از ارزش در این رویکرد جایگاهی ندارد و بحثی غیرعلمی شمرده می‌شود که برای گمراهی توده مردم و حفظ منافع دولت و قدرتمندان ارائه می‌شود (ر.ک: ایمان، ۱۳۹۱، فصل دوم).

۳. دیدگاه کلی علامه طباطبائی درباره نقش ارزش‌ها در علوم انسانی

از دیدگاه علامه طباطبائی، انجام تمامی افعال اختیاری انسان با لحاظ باید (وجوب) و خوب بودن فعل انجام می‌گیرد و ترک این افعال نیز با لحاظ نباید (امتناع) و بد بودن فعل رخ می‌دهد (طباطبائی، ۱۳۸۷ الف، ص ۱۲۶) و تمامی این اعتبارات تحت تأثیر ارزش‌های عام مورد قبول انسان هستند که با توجه به نوع جهان‌بینی انسان، مورد پذیرش قرار گرفته‌اند (طباطبائی، ۱۳۸۸، ص ۲۵-۲۶). بنابراین در پاسخ به مسئله نقش آموزه‌های ارزشی در علوم انسانی از منظر علامه طباطبائی، می‌توان به طور کلی گفت: در تمامی مراحل تولید علوم انسانی هر کجا که فعلی اختیاری نقش دارد ضرورت وجود و در نتیجه حسن، یا ضرورت عدم و در نتیجه قبح آن فعل هم اعتبار شده است و چاره‌ای هم از این اعتبار نیست و این ضرورت وجود و حسن یا ضرورت عدم و قبح قطعاً با توجه به ارزش‌های عام مقبول محقق اعتبار می‌گردد. بنابراین برای مشخص شدن تأثیر ارزش‌ها در علوم انسانی به طور جزئی، باید با بررسی مراحل تولید علوم انسانی مشخص ساخت که چه مرحله‌ای از شکل‌گیری این علوم با فعل اختیاری انسان سروکار دارند و ارزش‌ها در آن مرحله چگونه تأثیرگذار خواهند بود.

۳-۱. بررسی جزئی نقش ارزش‌ها در علوم انسانی از دیدگاه علامه طباطبائی

بدون شک گام نهادن در مسیر تولید علوم انسانی، فعل اختیاری محقق است و می‌توان نقش ارزش‌ها را در این جریان ردیابی کرد. برای این منظور ابتدا باید تبیینی از ماهیت تحقیق علمی در حوزه علوم انسانی به دست داد تا با روشن شدن مراحل مختلف آن بتوانیم به مقصود خویش نزدیک گردیم.

۳-۱-۱. تعریف تحقیق علمی در حوزه علوم انسانی

تحقیق در لغت به معنای تصدیق کردن چیزی است (ابن‌منظور، ۱۳۰۰، ذیل واژه)، و در اصطلاح به مجموعه فعالیت‌های عقلایی گفته می‌شود که در جهت پاسخ به پرسش‌ها یا مسائلی صورت می‌گیرد که در ذهن انسان پدید می‌آیند. انسان در مواجهه با مشکل، پرسش‌های خود را بر آن عرضه می‌کند و با این کار مشکل را ذهنی می‌کند و این به معنای پیدایش مسئله و نقطه آغاز تحقیق است. براین اساس آنچه نقش محوری در شکل‌گیری تحقیق دارد پرسش‌هایی است که انسان درباره مشکل خویش مطرح می‌سازد. مجموعه فعالیت‌هایی که در راستای یافتن پاسخ این پرسش‌ها انجام می‌گیرد تحقیق نامیده می‌شود.

گرچه هر انسانی با امر تحقیق درگیر است، آنچه تحقیق علمی را از تحقیق عامه مردم جدا می‌کند تعهد به رعایت ضوابط و منطقی معتبر دانش است و این بدان معناست که در تحقیق علمی، حل هر مسئله باید با ضوابط خاص خود دنبال گردد. بنابراین می‌توان گفت: تحقیق علمی مجموعه فعالیت‌هایی است که با رعایت ضوابط معتبر دانش در راستای حل پرسش‌های تحقیق صورت می‌گیرد.

تا اینجا روشن شد که نخستین گام در مسیر تحقیق، برخورد با مشکل و به تعبیر بهتر برخورد با مسئله است و سایر گام‌ها را می‌توان تحت عنوان عام «حل مسئله» گنجانید. براین اساس می‌توان گفت: تحقیق، فرایند مسئله‌یابی و حل مسئله است و در حوزه علوم انسانی این فرایند برای تولید و بازتولید معرفت علمی از پدیده‌های انسانی است.

آنچه از همین ابتدا تأکید بر آن ضروری به نظر می‌رسد، تفکیک مسائل علوم انسانی از جهت توصیفی یا توصیه‌ای بودن آنهاست. در یک تقسیم‌بندی کلی می‌توان علوم انسانی را به دو گروه تقسیم کرد:

۱. علمی که به توصیف و تحلیل شرایط و پدیده‌های موجود می‌پردازند. به این دسته «علوم انسانی توصیفی» (Descriptive) می‌گوییم؛ مانند جنبه توصیفی جامعه‌شناسی یا اقتصاد؛

۲. علمی که براساس اطلاعات به دست آمده از علوم توصیفی، به صدور دستورالعمل‌ها و توصیه‌هایی برای عمل انسان‌ها اقدام می‌کنند. این دسته را «علوم انسانی دستوری» (Prescriptive) یا «هنجاری» (Normative) می‌نامیم (مصباح، ۱۳۸۸، ص ۱۳-۱۴)؛ مانند نظام‌های اقتصادی.

عدم تفکیک این دو دسته مسائل در علوم انسانی مشکلات فراوانی را در این حوزه رقم زده است. شاید بتوان مهم‌ترین مشکل این امر را عدم شکل‌گیری علم مشترک، دست کم در بخش توصیفی علوم انسانی در میان جوامع علمی دانست؛ امری که به سهولت شاهد شکل‌گیری آن در علوم توصیفی طبیعی و ریاضی هستیم. طبیعی است که روش تحقیق در هر یک از این دو دسته مسائل متفاوت از دیگری است و تفکیک دقیق آن دو و بررسی نقش ارزش‌ها در هر دسته می‌تواند در شکل‌گیری علم مشترک در حوزه علوم انسانی کمک فراوانی نماید. *ارل بیبی* (Earl Babbie) می‌نویسد:

نظریه علمی اجتماعی با آنچه «هست» سروکار دارد، نه با آنچه «باید باشد». من در آغاز به این نکته اشاره می‌کنم؛ چون نظریه اجتماعی قرن‌ها این دو را با هم ترکیب کرده بود. فیلسوفان اجتماعی مشاهدات خود را از اتفاقاتی که در پیرامون آنان رخ می‌داد، حدس‌ها و گمان‌های خود را درباره علل و دلایل امور و عقایدشان را درباره اینکه چیزها چگونه باید باشند آزادانه در هم می‌آمیختند. اگرچه ممکن است دانشمندان جدید علوم اجتماعی گاهی به همین شکل عمل کنند، درک این مطلب حائز اهمیت است که علم اجتماعی با «چگونگی» و «چرایی» چیزها سروکار دارد. این بدان معناست که نظریه علمی - و وسیع‌تر از آن، خود علم - نمی‌تواند مناقشه‌های مربوط به ارزش‌ها را فیصله دهد. علم نمی‌تواند تعیین کند که آیا سرمایه‌داری بهتر از سوسیالیسم است یا بدتر مگر بر حسب مجموعه‌ای از معیارهای مورد توافق... بنابراین علم اجتماعی فقط می‌تواند به ما کمک کند که «چه هست» و «چرا» را بدانیم (بیبی، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۶۳-۶۴).

ممکن است لازمه این سخن براساس مبانی اثبات‌گرایانه این باشد که تنها علوم انسانی توصیفی علوم انسانی شمرده شوند و مسائلی که به آنچه «باید باشد» می‌پردازند اساساً در زمره علوم انسانی محسوب نگردند؛ اما صرف‌نظر از این بحث، آنچه برای ما اهمیت دارد تفکیک بین این دو دسته مسائل و تبیین روش تحقیق آنهاست؛

زیرا تفکیک این دو می‌تواند بسیاری از مناقشات و اختلاف‌ها در حوزه علوم انسانی را به سرانجام رساند. سخنانی مانند سخن بیبی هم خود تأکیدی بر لزوم تفکیک مسائل توصیفی از مسائل توصیه‌ای است. ما نیز بررسی مسئله خویش را با تفکیک این دو دسته مسائل پی می‌گیریم. همچنین چنان‌که گذشت، فرایند تحقیق را می‌توان به دو مرحله کلی «مسئله‌یابی» و «حل مسئله» تقسیم کرد. از این رو می‌توان نقش ارزش‌ها را در هریک از این دو مرحله کلی با تفکیک مسائل توصیفی و توصیه‌ای دنبال کرد.

۴. نقش ارزش‌ها در مرحله نخست تحقیق (مسئله‌یابی)

بدون شک تحقیق علمی زمانی آغاز می‌گردد که محقق در برابر نوعی ابهام، ناراحتی، سختی یا... قرار گیرد و برای برطرف کردن این امور تصمیم به فعالیت گیرد. این فعالیت با اختیار محقق شکل می‌گیرد و به طور مسلم ارزش‌های او در آن دخالت خواهند داشت. در حقیقت این ارزش‌ها هستند که مشخص می‌کنند چه چیز باید تحقق یابد و چه چیز باید برطرف شود. اما هنگامی که محقق در مواجهه با مسئله، تصمیم به انجام فعالیتی علمی می‌گیرد، در حقیقت غایتی را در نظر می‌گیرد و به شوق رسیدن به آن غایت فعالیت خویش را آغاز می‌نماید. بنابراین مرحله مسئله‌یابی تحقیق در حقیقت خود متضمن دو مرحله از تحقیق است: یکی انتخاب مسئله و دیگری هدف‌گذاری تحقیق. براین اساس نقش ارزش‌ها را در این دو مرحله (انتخاب مسئله و تعیین هدف) با تفکیک مسائل توصیفی و توصیه‌ای دنبال می‌کنیم.

۵. نقش ارزش‌ها در انتخاب مسئله

انتخاب مسئله پژوهشی، چه مسئله توصیفی و چه مسئله توصیه‌ای، و طرح آن به عنوان مسئله تحقیق، امری اختیاری است که محقق علوم انسانی با انتخاب خویش، تحقیق در آن مسئله را برمی‌گزیند. به تعبیر دیگر مسائل پژوهشی ماهیتی گزینشی دارند و با وجود اختیاری بودن این مرحله، به طور مسلم ارزش‌های مقبول محقق علوم انسانی، آگاهانه یا ناآگاهانه در آن تأثیرگذار خواهند بود و بدون دخالت ارزش‌ها این مرحله شکل نخواهد گرفت. ارزش‌های محقق، اندیشه او را به سوی مسائلی رهنمون می‌سازند که حل خود آن مسائل یا حاصل تحقیق درباره آنها، در راستای تحقق آن ارزش‌ها قرار داشته باشند. برای مثال محقق که حقیقتاً پذیرفته باشد که سعادت انسان در میزان تقرب او به خدای سبحان است، ذهن او به مسائلی مشغول می‌گردد که پرداختن به آن مسائل یا حاصل تحقیق درباره آنها ارتباطی با آن ارزش عام داشته باشد.

ارزش‌های مقبول محقق علوم انسانی همچنین آگاهانه یا ناآگاهانه مانع تحقیق وی در خصوص مسائلی خواهند شد که تناسب و ارتباطی با آن ارزش‌ها ندارند. برای مثال محقق که دیدگاهی مادی دارد و براساس آن تنها رسیدن به کمالات و لذات مادی را ارزشمند می‌داند، مسلماً فرصت خویش را صرف مسائلی نخواهد کرد که پرداختن به آن مسائل یا حاصل تحقیق درباره آنها هیچ‌گونه منفعت مادی نداشته باشد.

نیز گاه در برابر محقق علوم انسانی مسائلی گوناگون طرح می‌گردد که همگی به نوعی با ارزش‌های مقبول وی ارتباط دارند، اما به دلایلی همچون کمی فرصت باید از میان آنها دست به انتخاب بزند. بدون شک در چنین شرایطی محقق علوم انسانی، خود را با مسئله‌ای درگیر خواهد کرد که با ارزش عام او بیشترین ارتباط را داشته باشد. مثلاً اگر جهان‌بینی او مادی است و به دنبال آن به ارزش‌هایی صرفاً مادی معتقد است، تحقیق در مسئله‌ای را ترجیح خواهد داد که بیشترین ارزش مادی را داشته باشد. به تعبیر دیگر درجه ارزشی که محقق برای معرفت‌های مختلف می‌پذیرد، او را به سوی ترجیح دادن و اولویت قائل شدن برای تحقیق در موضوعی خاص و تولید علم در آن موضوع سوق می‌دهد.

حاصل این‌که نقش ارزش‌ها در این مرحله آن است که ارزش‌ها ذهن محقق علوم انسانی را به سوی مسائلی خاص هدایت می‌کنند. گرچه صرف طرح مسئله با واسطه ارزش‌ها موجب تفاوت در نوع مسائل تولیدشده در این علوم نمی‌گردد، در تنوع مسائل مورد تحقیق نقشی مستقیم خواهد داشت.

علامه طباطبائی، در خصوص تأثیر ارزش‌های دینی در سمت و سو دادن به مسائل علوم به‌ویژه علوم انسانی می‌گوید:

هر کس به منطق جهانی اسلام آشنا باشد، نمی‌تواند تردید کند که نظر اسلام در جامعه‌سازی، تأمین عوامل تعقل، تفکر و عوامل تعاون و همبستگی برای ساختن جامعه است و اگر این نظر عالی جهانی تأمین شود، جامعه ساخته‌شده اسلامی از نظر علمی، سیاسی، اقتصادی، و تکنولوژی زبردست دیگران نخواهد ماند و در همه زمینه‌ها پیش خواهد رفت. پس اسلام با امر به تفکر، تأمل، دانش‌طلبی، عزت‌خواهی و سروری به حکم «وَأْتُمُّوْا أَوْلَادَكُمْ بِالْحَقِّ حَقَّهُمْ وَارْتَبِطُوا بِرَبِّكُمْ إِنَّكُمْ لَعِندَ رَبِّكُمْ لَوَاقِدٌ» (آل عمران: ۱۳۹) و نیز فریضه «امر به معروف و نهی از منکر» از سویی عوامل مثبت را تشویق و تثبیت می‌کند و از سوی دیگر با عوامل منفی، به مبارزه می‌پردازد. اسلام در قلمرو تعقل و تفکر دایره بحث و تحقیق را منحصر به کره زمین نساخته و با کمال صراحت اعلام می‌کند: «بگو، نگاه کنید که در آسمان‌ها و زمین چیست؟» (یونس: ۱۰۱) این دستور، الهام‌بخش تمام پیشرفت‌های علمی جامعه انسانی است (طباطبائی، ۱۳۸۷ ب، ص ۳۵).

این بدان معناست که ارزش‌ها می‌توانند در گزینش رشته‌ها و شاخه‌هایی خاص از علوم و موضوعاتی خاص برای تحقیق، و در نتیجه، در نحوه بسط و گسترش علوم از جمله علوم انسانی مؤثر باشند. از دیدگاه علامه طباطبائی، این نحوه تأثیر امری اجتناب‌ناپذیر است و در صورتی که ارزش‌های محقق، ارزش‌های برخاسته از تکوین عالم و فطرت انسان باشند امری مطلوب ارزیابی می‌شود.

۶. نقش ارزش‌ها در تعیین اهداف علوم انسانی

گام دیگر تحقیق در مرحله مسئله‌یابی، تعیین هدف تحقیق است. هدف کلی هر تحقیق حل مسئله تحقیق است. اما تفاوت در نوع مسئله از جهت توصیفی یا توصیه‌ای بودن، موجب تفاوت در شکل‌گیری و نحوه هدف‌گذاری تحقیق می‌گردد. از این رو یکی از نتایج تفکیک مسائل توصیفی و توصیه‌ای روشن شدن اهداف علوم و مقدار

تأثیر ارزش‌ها در این اهداف است. در ادامه، تأثیر ارزش‌ها را در تعیین اهداف هریک علوم انسانی توصیفی و توصیه‌ای بررسی می‌کنیم.

۶-۱. علوم انسانی توصیفی

در تعریف علوم انسانی توصیفی گفتیم این علوم به توصیف و تحلیل شرایط و پدیده‌های موجود می‌پردازند. براین اساس می‌توان گفت هدف این علوم هم توصیف و تحلیل شرایط و پدیده‌های موجود است. گرچه ممکن است محققان با انگیزه‌ها و ارزش‌های گوناگون مسئله‌ای توصیفی را به عنوان مسئله تحقیق خویش برگزینند، اما آنچه هدف این تحقیق شمرده می‌شود، حل آن مسئله و رسیدن به توصیفی علمی درباره آن مسئله است و همین امر هدف آن تحقیق شمرده می‌شود. علوم انسانی توصیفی از این جهت مانند علوم طبیعی هستند و همان طور که محققان علوم طبیعی با انگیزه‌ها و ارزش‌های گوناگون به تحقیق درباره مسائل علوم طبیعی توصیفی می‌پردازند و هدف تحقیق خویش را رسیدن به توصیف واقعیت طبیعی اعلام می‌دارند، در علوم انسانی توصیفی نیز باید به همین طریق عمل نمود و با روشن کردن دقیق مسئله، هدف را رسیدن به توصیف واقعیت مذکور قرار داد نه چیز دیگر. البته این امکان هست که با دخالت دادن ارزش‌ها جهت خاصی برای این علوم مشخص گردد که این امری مطلوب نیست؛ اما گاه ممکن است اهدافی دیگر بالعرض به این علوم نسبت داده شوند که در این صورت تصریح به بالعرض بودن آنها می‌تواند در ممانعت از انحراف اذهان از هدف اصلی این علوم، سودمند واقع شود. در حقیقت وظیفه علوم توصیفی، توصیف واقعیت‌هاست و هرچند ممکن است این امر با انگیزه‌ها و اهداف گوناگونی شکل گیرد، اما این اهداف و انگیزه‌ها اهداف خودِ علوم توصیفی شمرده نمی‌شوند. گرچه پس از شکل‌گیری مجموعه‌ای از توصیف‌ها، این مجموعه می‌تواند در خدمت اهداف گوناگون قرار گیرد. بنابراین علوم انسانی و علوم طبیعی در این جهت یکسان‌اند.

برخی معتقدند: گزاره‌های این علوم رابطه پدیده‌های انسانی را با هدفی بیان می‌کنند و با این پیش‌فرض مورد تحقیق قرار می‌گیرند که دستیابی به آن هدف ارزشمند است. بنابراین تفاوت این علوم با علوم طبیعی آن است که در این علوم، داورهای ارزشی فرد محقق درباره اهداف مطلوب انسانی به خود این علوم جهت می‌دهد، و از این جهت، با علوم طبیعی متفاوت‌اند. برای مثال فیزیک‌دان در مطالعات فیزیکی خود، نیازمند ارزش‌گذاری برای روابط پدیده‌های فیزیکی نیست. به همین جهت، رابطه نیرو، جرم و شتاب جسم را بدون ارزش‌گذاری بررسی می‌کند. اما عالم اقتصاد، با این پیش‌فرض که کسب ثروت و توسعه آن مطلوب و ارزشمند است، به تحقیق درباره نحوه دستیابی به این هدف می‌پردازد و عوامل، موانع و روش‌های آن را مطالعه و بررسی می‌کند. اگر این هدف، مطلوب و ارزشمند نباشد، اساساً تولید علم اقتصاد دلیل و توجیهی ندارد. در حقیقت هدف این علوم تنها شناخت نوعی واقعیت نیست، بلکه در هریک از آنها هدف عام، شناخت بخشی از واقعیت‌های انسانی برای رسیدن به غایتی خاص

از راه عمل اختیاری است. براین اساس باید گفت: ارزش‌های غایی مورد قبول محقق، آگاهانه یا ناآگاهانه، در تعیین اهداف علوم انسانی تأثیر می‌گذارند (مصباح، ۱۳۸۹).

اما به نظر می‌رسد این‌گونه تفاوت قائل شدن بین علوم طبیعی و علوم انسانی ناشی از عدم تفکیک علوم انسانی توصیفی از علوم انسانی دستوری است. چنان‌که خواهد آمد ما می‌پذیریم که ارزش‌ها در اهداف علوم دستوری که با افعال انسان سروکار دارد تأثیرگذار هستند و به آن علوم جهت می‌دهند، اما در بخش مسائل توصیفی چرا باید علوم انسانی را مقید به اهداف ارزشی و جهت‌گیری این علوم را تحت تأثیر ارزش‌ها دانست؟ اگر مقصود از پیش‌فرض ارزشی درباره مسائل علوم انسانی، همان ارزش‌ها و انگیزه‌هایی هستند که محقق را به سوی تحقیق درباره این مسائل سوق می‌دهند، دقیقاً درباره مسائل علوم طبیعی هم امر به همین روال است و در ذیل عنوان تأثیر ارزش‌ها در انتخاب مسئله تحقیق توضیح داده شد؛ اما اگر مقصود از تأثیر پیش‌فرض ارزشی در هدف، به‌کارگیری نتایج تحقیق در راستای تحقق ارزشی خاص است، در این صورت وارد حیطه علوم انسانی دستوری شده‌ایم که نحوه تأثیر ارزش‌ها در اهداف این دسته از علوم انسانی خواهد آمد.

به نظر می‌رسد همان‌طور که محقق علوم طبیعی بدون ارزش‌گذاری می‌تواند روابط طبیعی پدیده‌های طبیعی را بررسی کند محقق علوم انسانی نیز می‌تواند پدیده‌های انسانی را بدون ارزش‌گذاری بررسی کند. برای مثال همان‌طور که فیزیک‌دان می‌تواند بدون ارزش‌گذاری رابطه نیرو، جرم و شتاب جسم را بررسی کند، اقتصاددان هم می‌تواند رابطه عرضه و تقاضا، تولید داخلی و تورم و... را بدون ارزش‌گذاری بررسی نماید. البته حاصل هریک از این تحقیقات می‌تواند در خدمت نظام ارزشی خاصی قرار گیرد.

۶.۲. علوم انسانی دستوری

در تعریف علوم انسانی دستوری گفتیم علمی هستند که براساس اطلاعات به‌دست‌آمده از علوم توصیفی، به‌صورت دستورالعمل‌ها و توصیه‌هایی برای عمل انسان‌ها اقدام می‌کنند. بنابراین ماهیت این دسته از علوم انسانی ماهیتی توصیه‌ای و دستوری است؛ اما توصیه و دستور قطعاً برای انجام فعلی اختیاری برای رسیدن به هدفی صادر می‌شود، گرچه ممکن است به آن هدف تصریح نشود. مانند اینکه پزشک به بیمار می‌گوید: باید فلان دارو را بخوری! این توصیه اولاً پای فعلی اختیاری را به میان می‌آورد و ثانیاً هدفی را دنبال می‌کند و آن بهبود یافتن بیمار است. در حقیقت هدف این توصیه در تقدیر است و اصل جمله به این شکل بوده است: اگر می‌خواهی بهبود یابی، باید فلان دارو را بخوری!

توصیه‌ها و دستورالعمل‌های علوم انسانی دستوری نیز با فعل اختیاری انسان سروکار دارند و هدفی را دنبال می‌نمایند. هدف کلی از تکوین این علوم یافتن راه‌حل معضلات فردی و اجتماعی و رسیدن انسان به بالاترین درجه ممکن از خوشبختی است. ارزش‌ها نیز همین هدف را دنبال می‌کنند و از آنجاکه ارزش‌ها در رتبه قبل از این علوم مشخص می‌گردند مسلماً ترسیم اهداف هریک از این علوم تحت تأثیر ارزش‌ها قرار خواهند داشت. برای مثال هدف در

اقتصاد توصیفی کشف و توصیف روابط اقتصادی انسان‌هاست، اما تعیین هدف در اقتصاد دستوری (نظام اقتصادی) وابسته به این است که محقق چه تصویری از سعادت انسان دارد و براساس آن به چه ارزش‌هایی معتقد است. اگر محقق، سعادت انسان را تنها در برخورداری هرچه بیشتر از مواهب مادی بداند هدفی که برای نظام اقتصادی تعریف می‌کند متناسب با همین ارزش است و اگر به ارزش‌هایی غیر از این معتقد باشد، هدفی دیگر را برای این علوم ترسیم می‌نماید.

در حقیقت هدف اصیل انسان در زندگی، سعادت است و انسان با توجه به این هدف کسب صفات و انجام افعالی را برای خویش ضروری می‌داند. به اعتقاد علامه طباطبائی، این هدف اصیل در تعیین تمامی اهدافی که انسان برای افعال اختیاری خویش معین می‌نماید، تأثیرگذار است؛ چراکه بدون شک انسان پس از تعیین هدف اصیل درمی‌یابد که رسیدن به آن مقصد، نیازمند مقدماتی است و برای نیل به آن هدف اصیل باید تمامی آن مقدمات را یکی پس از دیگری کسب کند. از این‌رو انسان براساس ارزش‌های عام خویش نقاطی را هدف‌گذاری می‌کند که آن نقاط را مقدمه رسیدن به هدف اصیل تشخیص دهد. بنابراین ارزش‌های عام که خود برخاسته از هدف اصیل‌اند، اهداف دیگری را برای افعال اختیاری انسان ترسیم می‌کنند (طباطبائی، ۱۳۸۷ الف، ص ۱۲۲). براین‌اساس علوم انسانی دستوری که درصدد توصیه‌هایی به انسان برای انجام اعمالی اختیاری‌اند، ابتدا هدفی را تعیین می‌کنند که به طور مستقیم متأثر از ارزش‌های محقق هستند.

علامه طباطبائی، در خصوص تأثیر ارزش‌های اندیشمندان در تعیین اهداف علوم انسانی دستوری و جهت‌دهی به این علوم می‌نویسد:

الاجتماع الإسلامی شعاره الوحید هو اتباع الحق فی النظر والعمل، والاجتماع المدنی الحاضر شعاره اتباع ما یراه ویریده الأكثر، وهذان الشعاران یوجبان اختلاف الغایة فی المجتمع المتکون فغایة الاجتماع الإسلامی السعادة الحقیقیة العقلیة بمعنی أن یأخذ الإنسان بالاعتدال فی مقتضیات قواه فیعطی للجسم مشتهیاتة مقدار ما لا یعوقه عن معرفة الله من طریق العبودیة بل یكون مقدمة توصل إليها وفیه سعادة الإنسان بسعادة جمیع قواه، وهی الراحة الکبری (وإن کنا لا ندرکها الیوم حق الإدراک لاختلال التریبة الإسلامیة فینا)... وأما غایة الاجتماع المدنی الحاضر فهی التمتع من المادة (طباطبائی، ۱۳۷۱، ج ۴، ص ۱۰۱).

در این بیان، علامه طباطبائی تبیین می‌کند که ارزش‌های متضاد چگونه موجب ترسیم اهداف مختلف در مباحث و مسائل اجتماعی توصیه‌ای می‌گردند. مسلماً کسانی که در جوامع انسانی، نقش فعالی در ترسیم اهداف اجتماعی بازی می‌کنند اندیشمندان علوم انسانی هستند که درصدد راهبری جامعه بشری‌اند و این تأثیر و تأثر در فعالیت‌های تحقیقی آنان وجود خواهد داشت.

علامه با مقایسه ارزش‌های مادی‌گرایان با ارزش‌های اسلامی نشان می‌دهند که این ارزش‌ها موجب می‌شود که مادی‌گرایان هدفی جز رعایت منافع مادی برای خود تعریف نکنند و در برابر، اسلام هدف قوانین و توصیه‌های خود را سعادت دنیا و آخرت انسان‌ها قرار دهد. ایشان در این زمینه می‌فرماید:

المجتمعات الإنسانية سيما الرأیة المتمدنة منها غیر المجتمع الدینی لا هدف لاجتماعهم ولا غرض لسننهم الجاریة إلا التمتع من مزايا الحياة المادية ما قدروا علیه فلا موجب لهم للتحفظ على شيء أزيد مما بأیدیهم من القوانين العملية الناظمة لشتات مقاصدهم الحيوية. ومن الضروري أن الظرف الذی هذا شأنه لا قيمة فیها للمعنويات إلا بمقدار ما یوافق المقاصد الحيوية المادية... ولذک ترى المؤتمرات الرسمية وأولياء الأمور فی المجتمعات لا یرون لأنفسهم وظيفة إلا التحفظ على منافع المجتمع الحيوية... وأما الإسلام فلم يعد حياة الإنسان المادية حياة له حقيقية، ولا التمتع من مزاياها سعادة له واقعية، وإنما یرى حياته الحقيقية حياته الجامعة بین المادة والمعنى، وسعاداته الحقيقية اللازم إحرازها ما یسعدده فی دنياه وأخراه. ویستوجب ذلک أن ینبئ قوانین الحياة على الفطرة والخلفة دون ما یبعده الإنسان صالحا لحال نفسه، ویؤسس دعوته الحققة على اتباع الحق والاهتداء به دون اتباع الهوى والاقْتداء بما یمیل إليه الأكثرية بعواطفهم وإحساساتهم الباطنة (طباطبائی، ۱۳۷۱، ج ۹، ص ۱۸۹-۱۹۰).

بنابراین ترسیم اهداف علوم انسانی دستوری به طور مستقیم تحت تأثیر ارزش‌ها قرار دارد و از آنجاکه این دسته از علوم با افعال اختیاری انسان سروکار دارند، این تأثیر امری قهری است و امکان حذف آن وجود ندارد. اما مطلوب بودن یا نبودن آن وابسته به این است که ارزش‌های محقق، ارزش‌های برخاسته از تکوین عالم و فطرت انسان باشند یا خیر که در صورت نخست امری مطلوب و گرنه امری نامطلوب ارزیابی می‌شود.

البته تذکر این نکته لازم به نظر می‌رسد که بین محققان علوم گوناگون معمول است که وقتی در ابتدای تحقیق خود، هدف یا اهدافی را برای علوم مورد تحقیق خویش بیان می‌کنند ناظر به کاربرد مسائل آن علم، هدف یا اهدافی را ترسیم می‌نمایند و چون اهداف کاربردی علوم تحت تأثیر ارزش‌ها تعیین می‌گردد گاه می‌بینیم که برای یک علم در فرهنگ‌ها و نظام‌های ارزشی گوناگون اهداف متفاوتی بیان می‌شود. برای مثال در آثار اندیشمندان علوم انسانی‌ای که ارزش‌های دینی را باور داشته‌اند می‌بینیم که اهداف بیان شده برای علوم انسانی مقید به هدف اصیل دینی آنان است و از اهدافی چون تقرب به خدا (گروهی از نویسندگان، ۱۳۹۰، ص ۲۹۸) سخن گفته‌اند؛ درحالی که در آثار اندیشمندان این علوم که به ارزش‌های دینی باور نداشته‌اند، ترسیم چنین اهدافی به چشم نمی‌خورد. این امر ناشی از عدم تفکیک جنبه‌های توصیفی و توصیه‌ای این علوم است و نباید اهداف کاربردی علوم را با اهداف توصیفی آنها اشتباه گرفت و ذکر این اهداف را موجب جهت‌دهی به مسائل توصیفی این علوم دانست.

۷. نقش ارزش‌ها در مرحله دوم تحقیق (حل مسئله)

محقق پس از انتخاب مسئله و تعیین هدف تحقیق باید با انتخاب روش و منابع مناسب تلاش خویش را برای حل مسئله تحقیق آغاز کند. ارزش‌گذاری روش‌ها و منابع تحقیق بحثی معرفت‌شناختی است و موضع معرفت‌شناختی محقق، وی را در این انتخاب راهنمایی می‌نماید. بنابراین ارزشی که محقق برای روش‌ها و منابع قائل می‌شود ارزشی معرفت‌شناختی است که از بحث ما خارج است. البته گفتنی است که مواضع معرفت‌شناختی محقق می‌تواند

تحت تأثیر ارزش‌های او انتخاب گردد؛ به این معنا که ارزش‌های او، وی را به سمت موضع معرفت‌شناختی خاصی سوق دهد. برای مثال علامه، پس از توضیحی درباره دیدگاه مادی‌گرایان و آثار و نتایج این دیدگاه می‌گوید:

قد ابتليت الحقيقة والحق اليوم بمثل هذه البلية بالمدينة المادية التي أتتحتها إليها عالم الغرب، فهمي مبنية القاعدة على الحس والمادة، فلا يقبل دليل فيما بعد عن الحس ولا يسأل عن دليل فيما تضمن لذة مادية حسية (طباطبائی، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۲۱۰).

یا درباره تأثیر ارزش‌های مادی‌گرایان در اتخاذ منابع خاص می‌نویسد:

إنما دعاهم إلى هذا النوع من التفسير إخلادهم إلى الأرض وركونهم إلى مباحث المادة فاستلزموا إنكار ما وراء الطبيعة وتفسير الحقائق المتعالية عن المادة بما يسلخها عن شأنها وتعيدها إلى المادة الجمادة (همان، ص ۸۸).

البته همان‌گونه که از کلام علامه نیز مشهود است، این نحوه تأثیر ارزش‌ها امری منفی، غیرمطلوب و تخطی از التزام به حقیقت است.

اما آنچه اهمیت دارد و اساساً این تحقیق هم به دنبال بیان آن است، نقش ارزش‌ها در پاسخ‌گویی به مسائل علوم انسانی است. در حقیقت نتیجه مهمی که ما از تأکید بر تفکیک مسائل علوم انسانی توصیفی از مسائل علوم انسانی دستوری دنبال می‌کنیم در این مرحله خود را نشان خواهد داد. به همین سبب، بحث را با اعمال این تفکیک پی می‌گیریم.

۸. نقش ارزش‌ها در پاسخ‌گویی به مسائل توصیفی

مسائل علوم انسانی توصیفی در میان پدیده‌های انسانی «چه هست» و «چرا هست» را دنبال می‌کنند نه «آنچه که باید باشد». علامه معتقد است: وجود خارجی اشیا به عنوان واقعیت در مرکز توجه انسان قرار دارد و انسان همواره اعتراف دارد که در جهان خارج واقعا موجوداتی هستند و این ریشه‌ای‌ترین معرفتی است که زیر بنای معارف بشر را شکل می‌دهد و تلاش انسان از ابتدای زندگی خویش برای جداسازی واقعیت از غیر آن شکل می‌گیرد. علامه دقت در حالات نوزاد انسان را برای درک این معنا سودمند می‌داند. اگر در حالت‌های نوزادی که دیده به جهان می‌گشاید دقت کنیم درمی‌یابیم وی برای تأمین غذای خویش سینه مادر را به دهان می‌گیرد و گاه چیزهای دیگری را به همین منظور به دهان می‌گیرد؛ اما پس از تجربه اشپای گوناگون چیزی جز سینه مادر را به دهان نمی‌گیرد. راز این رفتار خاص، باور داشتن به واقعیت است و تلاش او برای جداسازی حقیقت از غیر آن است. از منظر علامه تجزیه و تحلیل جوامع گوناگون بشری در گذشته و حال ما را به این حقیقت رهنمون می‌سازد که بشر در تمام مراحل زندگی خویش با تمام نیرو می‌کوشد که غیرواقع را به جای واقع نپذیرد (طباطبائی، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۱۸۱).

محقق علوم انسانی نیز در این مجموعه قرار دارد و او نیز به دنبال جداسازی واقعیت از غیر آن است، اما چنان که در تعریف تحقیق علمی گذشت آنچه تحقیق علمی را از تحقیق عامه مردم جدا می‌کند، تعهد به رعایت

ضوابط و منطق معتبر دانش است. چیزی که محقق در بخش توصیف واقعیت به معنای توصیف «آنچه هست» و «چرا هست» دنبال می‌کند، چیزی جز جداسازی واقعیت از غیر آن نیست؛

آنها که راه پر پیچ و خم فلسفه را پیموده‌اند می‌دانند که بحث صحیح و اساسی در مباحث فلسفی هنگامی می‌تواند نتیجه‌بخش باشد که انسان همه معلومات و اطلاعاتی را که از راه تقلید به دست آورده است دور بریزد، و خود را از همه مطالبی که از راه‌های گوناگون تحت تأثیر آداب و رسوم و تلقینات و عواطف فراگرفته است تجرید سازد (همان، ص ۲۰۷).

بدون شک این راهکار به هستی‌شناسی فلسفی اختصاص ندارد و هر جا ارادهٔ توصیف هستی آن‌گونه که هست وجود داشته باشد باید به این امر ملتزم بود.

البته همه علوم انسانی توصیفی مبتنی بر اصولی موضوعه‌اند که یا باید به بدیهیات اولیه بازگردند یا در علمی دیگر به اثبات رسند و اگر محققان، منطق استفاده از این اصول را رعایت نکنند و این امر آنها را به درکی نادرست از واقع برساند، در حقیقت بنای ساختمان علم خویش را بر بنیانی نادرست قرار داده‌اند و هرچه پیش روند این خطا در توصیف‌های آنها سرایت می‌نماید. اما اگر بنیادهای دانش توصیفی خویش را براساس اصول بدیهی، طبق قواعد منطقی و رعایت روش صحیح بنا نهند، با داشتن هر دین، فرهنگ و گرایشی می‌توانند به نتیجه‌ای یکسان دست یابند. گرچه این احتمال وجود دارد که محقق در استفاده از ضوابط علمی دچار خطا شود و به نتیجه متفاوت از نتیجه دیگران برسد، اما این امر ناشی از گرایش‌ها و ارزش‌های او نیست و با نقد علمی می‌توان خطای او را کشف و اختلاف را رفع نمود. علامه در تبیین این روش برای مقام توصیف واقعیت می‌فرماید:

آری، انسان باید همه اینها [علوم تقلیدی و متأثر از آداب، رسوم و گرایش‌ها] را کنار بگذارد و به قضایای بدیهی و مطالب ضروری که مورد پذیرش همه اذهان بشری است، روی آورد. آن‌گاه مسائل نظری و غیربدیهی را براساس تقدم برخی بر برخی دیگر از آنها استنتاج کند و همچنین پیش برود تا به اوج حقایق و معارف برسد. پرواضح است که چنین بحث و کاوشی فلسفی جز با رعایت حق تقدم و اولویت برخی از مسائل بر برخی دیگر نتیجه بخش نمی‌باشد و هرگز بحث فلسفی بدون رعایت این نظم و ترتیب امکان‌پذیر نیست؛ وگرنه بحث استدلالی به بحث جدلی برمی‌گردد و به جای قضایای بدیهیه براساس اصول موضوعه و امور فرضی استوار می‌گردد (همان).

روشن است که این نکتهٔ روش‌شناختی در هر جا که ارادهٔ توصیف واقعیت وجود داشته باشد باید در کانون توجه قرار گیرد.

نکته مهمی که در این مرحله از بحث بررسی آن ضروری می‌نماید، دیدگاه برخی فیلسوفان علوم اجتماعی است که تحت عنوان هرمنوتیک مطرح می‌گردد. این دسته از فیلسوفان بر این باورند که پیش‌دآوری‌ها، پیش‌دانسته‌ها و ارزش‌های محقق تأثیری قهری در اندیشه او دارند و برای محقق ممکن نیست که مانع تأثیر این امور در فهم و درک او از واقعیت گردد و از آنجاکه پیش‌دانسته‌ها و ارزش‌های افراد متفاوت است، طبیعتاً نتیجه اندیشه

افراد هم از مقدماتی که به این امور آغشته شده متفاوت می‌گردد. براین اساس امکان رسیدن به واقعیت محض و مطلق برای انسان وجود ندارد و اساساً حقیقت امری نسبی خواهد بود (بتون و کرایب، ۱۳۹۱، ص ۱۹۷-۲۰۱).
اما از منظر علامه این نظریه و هر نظریه‌ای که مدعی نسبی بودن حقیقت باشد مردود و فاقد هرگونه توجیه منطقی است؛ چراکه اولاً این ادعا که در قالب یک نظریه بیان می‌شود، خود ناقص خود است و تیشه به ریشه خویش می‌زند؛ زیرا اگر این ادعا خود معرفتی نسبی باشد، بدین معناست که به شریطی خاص و فرد یا افرادی خاص اختصاص داشته و در شرایط دیگر صادق نیست و نقیض آن صادق است و این به معنای اعتراف به امکان وجود دانش مطلق است و اگر این ادعا خود حکمی مطلق است، باز ثابت می‌شود که دانشی مطلق وجود دارد (طباطبائی، بی تا - ب، ص ۲۵۵).

ثانیاً علامه در مباحث معرفت‌شناختی خویش اثبات می‌کند که امکان دست یافتن به علم یقینی در مواردی وجود دارد (طباطبائی، ۱۳۸۷ الف، مقاله ۳ و ۲).

البته علامه امکان تأثیر گرایش‌ها و ارزش‌ها را در درک واقعیت و بیان دیدگاه‌های علمی انکار نمی‌کند؛ به این معنا که ممکن است محققى به سبب ایمان به ارزشی خاص، واقعیت را مطابق تمایلات خویش درک و توصیف نماید، اما معتقد است با رعایت ضوابط روش‌شناختی علم از یک طرف و مراقبت‌های روحی و روانی از طرف دیگر می‌توان از تأثیر عوامل مزاحم در رسیدن به معرفت مطابق با واقع پیشگیری کرد.

علامه اصل علم و فهم را عملی اختیاری از انسان نمی‌داند، بلکه معتقد است فراهم کردن مقدمات و واسطه‌های معرفت است که در اختیار انسان است و انسان با مهیا کردن این مقدمات مستعد دریافت معرفت می‌گردد (طباطبائی، بی تا - الف، ص ۵۵۹؛ همو، ۱۳۷۱، ج ۶ ص ۲۶۱). روشن است که یکی از مقدمات اختیاری انسان برای دستیابی به معرفت مطابق با واقع، رعایت ضوابط روش‌شناختی علم است که این امر می‌تواند امکان دسترس به علم مشترک را فراهم نماید. اما در خصوص عوامل دیگر، وی معتقد است که طبیعت و فطرت انسان ابزارهایی را در اختیار دارد که امکان جداسازی حقیقت را از غیر حقیقت برای او فراهم می‌نماید. اما گاه یک یا چند ابزار از ابزارهای طبیعی و غیر معرفتی او بر سایر ابزارها غلبه می‌یابد و این امر موانعی را بر سر راه درک صحیح او از واقعیت ایجاد می‌کند. برای مثال گاه میزان شهوت یا غضب انسان از میزان مناسب آن تجاوز می‌کند و درک او از واقعیت را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد. در چنین حالتی انسان یا به وادی افراط کشیده می‌شود یا به وادی تفریط. در حقیقت انسان در این حالت نظیر قاضی‌ای است که مدارک باطل و شهادت‌های کاذب و تحریف‌شده در اختیار دارد و براساس آنها حکم می‌کند. از این رو قضاوت او از مسیر حقیقت منحرف می‌شود (طباطبائی، ۱۳۷۱، ج ۲، ص ۲۵۰).

علامه در جای دیگر با برشمردن عوامل تأثیرگذار در اختلاف فهم انسان‌ها به راهکارهای مقابله با این عوامل اشاره می‌کند و این نشان‌دهنده این حقیقت است که از دیدگاه وی گرچه عواملی می‌تواند موجب اختلاف فهم‌ها

گردد، اما این امر موجب بن‌بست در رسیدن به درکی مشترک از واقعیت نمی‌گردد و گذر از این موانع امری ممکن بلکه ضروری است. وی در این خصوص، با تکیه بر معرفت دینی، می‌گوید:

ومن المعلوم أن اختلاف العوامل الذهنية والخارجية مؤثرة في اختلاف الأفهام من حيث تصورها وتصديقها ونيلها وقضائها... إلا أن الاختلاف بين إنسانين في الفهم على ما يقضى به فن معرفة النفس وفن الأخلاق وفن الاجتماع يرجع إلى أحد أمور إما إلى اختلاف الأخلاق النفسانية والصفات الباطنة من الملكات الفاضلة والردية... والتربية الدينية تكفي مؤتة هذا الاختلاف... وإما أن يرجع إلى اختلاف الأفعال فإن الفعل المخالف للحق... يلقن الإنسان... ويعد ذهنه لديب الشبهات وتسرب الآراء الباطلة فيه وتختلف إذ ذاك الأفهام... وقد كفى مؤتة هذا أيضا الإسلام حيث أمر المجتمع بإقامة الدعوة الدينية دائما... وإما أن يكون الاختلاف من جهة العوامل الخارجية كبعد الدار... وعلاجه تعميم التبليغ والإرفاق في الدعوة والتربية، فهذه جعل ما يتقى به وقوع الاختلاف في العقائد أو يعالج به إذا وقع (همان، ج ۴، ص ۱۲۸-۱۳۱).

به طور خلاصه می‌توان گفت: علامه علاوه بر تأکید بر رعایت قوانین روش‌شناختی دانش برای رسیدن به توصیف صحیح واقعیت، مراقبت از صفات و ملکات نفسانی را نیز برای جلوگیری از تأثیر عوامل غیر معرفتی ضروری می‌داند؛ چیزی که در ادبیات دینی به آن مبارزه با نفس گفته می‌شود. از این رو اگر محقق تحت تأثیر عواملی جز ضوابط منطقی و روش‌شناختی دانش به توصیف هستی و واقعیت اقدام کرد، نشانه عدم توانایی فکری و روحی وی در مسیر تولید دانش است.

به راستی اگر محققان علوم انسانی به این ضابطه ملتزم شوند و برای توصیف دنیای انسانی به چیزی جز ضوابط روش‌شناختی دانش و مراقبت‌های اخلاقی لازم، متعهد نگردند، می‌توان امید داشت که در فضای علوم انسانی همچون بسیاری از علوم دیگر شاهد شکل‌گیری علوم توصیفی مشترک بین مجامع علمی مختلف باشیم. تحقق چنین علمی به بسیاری از مغالطات رایج در علوم انسانی خاتمه می‌دهد؛ مغالطاتی که نتیجه خلط علوم توصیفی با علوم دستوری است و اهداف و ارزش‌هایی خاص را به جای حقایق ناب عرضه می‌کند و تحت نام «علم» به آنها مشروعیت و وجهه جهانی می‌بخشد. به علاوه، بحث بر سر مسائل توصیفی خالص با سهولت بیشتری به نتیجه می‌رسد و احتمال توافق بر سر آنها بیشتر است، که همین توافق می‌تواند زمینه‌ساز هم‌فکری و هم‌رأیی در علوم توصیه‌ای را فراهم سازد.

برای مثال فرض می‌کنیم در جامعه‌ای با پدیده کاهش یا افزایش انجام مراسم مذهبی روبه‌رو شده‌ایم و پس از بررسی علت این پدیده به این نتیجه رسیده‌ایم که علت کاهش یا افزایش این مراسم، کاهش یا افزایش باور به جهانی دیگر در ورای این جهان است. اگر محقق با اتخاذ روش مناسب به چنین توصیفی دست یافته است، چه دلیلی دارد که بیان این توصیف را با ارزش‌دوری‌های خود بیامیزد و برای مثال اگر بر این باور است که جهان دیگری وجود ندارد و انسان نباید اندیشه خویش را مشغول آن نماید، در گزارش خود از این پدیده بگوید: باور به خرافات و دوری از عقلانیت در این جامعه کاهش یا افزایش یافته است؟ یا اگر به ارزش‌های دینی معتقد است

بگوید: باور به ارزش‌های حقیقی و سعادت‌آفرین در این جامعه کاهش یا افزایش یافته است؟ این‌گونه تعبیرات گران‌بار از ارزش‌اند و راه را بر تفاهم بیشتر می‌بندند.

به‌طور قطع این امکان هست که محققان علوم انسانی در مرحله توصیف واقعیت بتوانند خود را ملزم به عدم استفاده از مفاهیمی سازند که استفاده از آنها در حقیقت نوعی داوری درباره واقعیت است. فیلسوفان مسلمان در عین بهره‌برداری از منابع دین حق در فلسفه اسلامی، از قوه عاقله مشترک در میان انسان‌ها به خوبی بهره‌برداری نمودند و دانش خویش را به‌گونه‌ای تدوین کردند که امکان ارائه آن در فرهنگ‌های گوناگون وجود داشته باشد. ایشان با استفاده از مفاهیم و روش‌های عام فرافرهنگی، این هدف را تکمیل کردند. انتشار جهانی آثار ایشان در قدیم و جدید و تأثیر جهانی آنها نشان از موفقیت ایشان در این هدف دارد. محقق علوم انسانی نیز می‌تواند از این ظرفیت استفاده نموده و علوم انسانی اسلامی خویش را به‌گونه‌ای ارائه نماید که چنین قابلیت داشته باشد.

۹. نقش ارزش‌ها در پاسخ‌گویی به مسائل توصیه‌ای (کاربرد علوم)

در تعریف علوم انسانی دستوری آمد که این علوم براساس اطلاعات به‌دست‌آمده از علوم توصیفی، به‌صورت دستورالعمل‌ها و توصیه‌هایی برای عمل انسان اقدام می‌کنند. علوم انسانی دستوری یا هنجاری کاربرد علوم توصیفی را مشخص می‌کنند و در حقیقت یکی از مهم‌ترین انگیزه‌ها و اهداف بشر برای علم‌آموزی و پژوهش در زمینه‌های مختلف علوم و تحمل سختی‌های این راه، دستیابی به این سنخ از توصیه‌هاست که در حقیقت مسیر بهره‌برداری از علوم و کاربرد آنها را مشخص می‌کنند.

موضوع علوم دستوری رفتار انسان به‌منظور تعیین تکلیف برای آن است؛ بدین معنا که برخی رفتارها را شایسته و برخی را ناشایست می‌خوانند و به انجام برخی امر و از انجام برخی نهی می‌کنند و با این کار رفتار انسانی را ارزش‌گذاری می‌نمایند. در حقیقت این علوم به دنبال «چه باید کرد» یا «چه چیز شایسته است» هستند، نه «چه هست» و «چرا هست».

دسته‌ای از علوم انسانی اساساً ماهیتی ارزشی و عملی دارند؛ مانند اخلاق هنجاری و دسته‌ای دیگر هم جنبه توصیفی دارند و هم جنبه دستوری مانند اقتصاد، مدیریت، روان‌شناسی و جامعه‌شناسی. آنچه ضروری می‌نماید تفکیک جنبه‌های مختلف دسته اخیر است؛ چراکه روش تحقیق در هریک از این جنبه‌ها با دیگری متفاوت است و عدم تفکیک این دو جنبه موجب می‌شود که تولید و بازتولید دقیق این علوم با موانعی همراه گردد. برای مثال ممکن است توصیه‌های محققان، به‌عنوان توصیف واقعیت و مخالفت با آنها، مخالفت با آنچه هست تلقی گردد؛ درحالی‌که در توصیف محض، دستور و توصیه وجود ندارد و اساساً فرایند شکل‌گیری توصیه با فرایند توصیف متفاوت است.

شکل‌گیری مسائل علوم انسانی دستوری بر دو مقدمه استوار است: یکی تعیین هدف مطلوب از علم دستوری موردنظر و دیگری گردآوری توصیف‌های لازم و مرتبط با هدف مذکور. چگونگی تأثیر ارزش‌ها در

تعیین اهداف این علوم ذیل عنوان تأثیر ارزش‌ها در علوم انسانی دستوری بحث شد و مشخص شد که تأثیر ارزش‌ها در تعیین اهداف این علوم امری اجتناب‌ناپذیر است؛ اما پس از تعیین اهداف مطلوب از این علوم، محقق علوم انسانی، عواملی را که در نزدیک شدن به این اهداف یا دور شدن از آنها مؤثرند و در علوم انسانی توصیفی شناسایی شده‌اند لحاظ کرده، به عوامل نزدیک‌کننده، توصیه و از عوامل دورکننده نهی می‌نماید و بدین شکل مسائل علوم انسانی دستوری پا به عرصه علوم می‌گذارند. برای مثال، اگر محقق جامعه‌شناسی در تحقیق خویش به این مطلب رسید که فقر می‌تواند عامل افزایش بزهکاری در جامعه گردد، این امر خودبه‌خود اقتضای توصیه‌ای را ندارد. اما اگر محقق به این نتیجه رسیده باشد که کاهش بزهکاری در جامعه مطلوب و ارزشمند است، آن‌گاه به مبارزه با فقر توصیه می‌کند و با اعتبار ضرورت و حسن برای آن می‌گوید: باید با فقر مبارزه کرد و مبارزه با فقر امری پسندیده است.

با این وصف روشن می‌شود که ارزش‌ها نقش مستقیم را در تعیین اهداف علوم انسانی دستوری ایفا می‌کنند و به تبع آن مسائل علوم انسانی دستوری را جهت‌دهی می‌نمایند. البته ممکن است در نظام ارزشی خاص مقبول محقق دقیقاً درباره مسائل مورد بحث در علوم انسانی دستوری سخن به میان آمده باشد و ارزشی برای آن مشخص شده باشد که در این صورت ارزش‌ها مستقیماً در مسائل علوم انسانی تأثیر می‌گذارند که البته این امر در صورتی است که محقق واقعاً به آن نظام ارزشی باور داشته باشد و فرض ما هم چیزی جز این نیست. علامه طباطبائی، درباره تأثیر ارزش‌ها در توصیه‌های اجتماعی می‌نویسد:

إن المذاهب المختلفة مؤثرة في خصوص السنن المعمول بها في المجتمعات فالمتعقدون في الإنسان أنه مادي محض ليس له من الحياة إلا الحياة المعجلة المؤجلة بالموت وأن ليس في دار الوجود إلا السبب المادي الكائن الفاسد ينظّمون سنن اجتماعهم، بحيث تؤديهم إلى اللذائذ المحسوسة والكمالات المادية ما وراءها شيء، والمعقدون بصران وراء المادة كالوثنية يبنون سننهم وقوانينهم على إرضاء الألهة ليسعدوهم في حياتهم الدنيوية، والمعقدون بالمبدئ والمعاد يبنون حياتهم على أساس يسعدهم في الحياة الدنيوية ثم في الحياة المؤبدة التي بعد الموت؛ فصور الحياة الاجتماعية تختلف باختلاف الأصول الاعتقادية في حقيقة العالم والإنسان الذي هو جزء من أجزائه (طباطبائی، ۱۳۷۱، ج ۱۶، ص ۱۹۱-۱۹۲).

از آنجاکه در پایه‌گذاری سنن و الزامات اجتماعی، نقش اصلی را محققان علوم انسانی ایفا می‌کنند می‌توان گفت: از دیدگاه علامه طباطبائی، محقق علوم انسانی براساس توصیف‌هایی که در علوم انسانی توصیفی بدان‌ها دست یافته و ارزش‌های عامی که بر مبنای تصور خویش از عالم هستی بدانها معتقد شده است توصیه‌های علوم انسانی دستوری را ارائه می‌دهد. براین اساس باید گفت: ارزش‌های عام محقق علوم انسانی در علوم انسانی دستوری نقش ایفا می‌کنند و با تغییر ارزش‌های عام محقق، خروجی این علوم نیز تغییر خواهد کرد و این تأثیر امری اجتناب‌ناپذیر است و در صورتی مطلوب خواهد بود که براساس توصیفاتی صحیح و ارزش‌هایی برخاسته از جهان‌بینی درست و همه‌جانبه‌نگر رخ دهد.

نتیجه‌گیری

در این تحقیق با تقسیم فرایند تحقیق به دو مرحله کلی «مسئله‌یابی» و «حل مسئله» و با تفکیک دو جنبه توصیفی و دستوری علوم انسانی از یکدیگر زمینه بررسی نقش ارزش‌ها در این علوم مهیا شد که حاصل آن به شرح زیر است:

۱. ارزش‌ها در انتخاب مسئله تحقیق، خواه مسئله توصیفی و خواه مسئله دستوری، تأثیری مستقیم دارند. بنابراین باور به ارزش‌های اسلامی خود می‌تواند محققان را به سوی تحقیق در مسائلی سوق دهد که ارزش‌های اسلامی الهام‌بخش آنها هستند؛

۲. در مرحله هدف‌گذاری تحقیق باید توجه داشت که هدف کلی علوم انسانی توصیفی ارائه توصیف «آنچه هست» و «چرا هست» می‌باشد. از این‌رو منطقی‌جای دخالت دادن ارزش‌ها در این مرحله نیست و تنها هدفی که باید دنبال شود توصیف واقعیت است. اما هدف کلی علوم انسانی دستوری ارائه توصیه‌هایی به عنوان راه حل معضلات فردی و اجتماعی و رسیدن انسان به بالاترین درجه ممکن از خوشبختی است. ارزش‌ها نیز در رتبه‌های پیش‌تر همین هدف را دنبال می‌کنند. از این‌رو اهداف هریک از این علوم، تحت تأثیر ارزش‌های محقق مشخص می‌شود و این تأثیر امری اجتناب‌ناپذیر است. بنابراین یکی از مراحل تولید علوم انسانی که تحت تأثیر قطعی ارزش‌ها قرار می‌گیرد ترسیم اهداف علوم انسانی دستوری است. به همین جهت یکی از اقداماتی که برای داشتن علوم انسانی اسلامی ضروری می‌نماید، ترسیم اهداف این علوم براساس ارزش‌های اسلامی است؛

۳. در مرحله پاسخ‌گویی به مسائل علوم انسانی توصیفی، روشن شد که با تعهد به رعایت ضوابط علم و مبارزه با عوامل روحی مزاحم می‌توان به درکی مشترک از واقعیت دست یافت؛

۴. اما پاسخ‌گویی به مسائل علوم انسانی دستوری تحت تأثیر دو مقدمه شکل می‌گیرد یکی هدفی که محقق برای آن علم ترسیم کرده و دیگری توصیف‌های مرتبط با این هدف که علوم توصیفی در اختیار محقق قرار داده‌اند. از آنجاکه هدف علوم دستوری تحت تأثیر ارزش‌های محقق تعیین می‌گردد، مسلم است که جهت‌گیری این علوم تحت تأثیر ارزش‌ها خواهد بود. بنابراین یکی از تلاش‌هایی که برای داشتن علوم انسانی اسلامی باید صورت گیرد تفکیک دقیق جنبه توصیفی و جنبه دستوری این علوم و بازسازی جنبه دستوری این علوم براساس ارزش‌های اسلامی است.

بنابراین پاسخ کلی ما به مسئله اصلی این تحقیق این خواهد بود که نقش اساسی ارزش‌ها در علوم انسانی دستوری نمایان می‌گردد و آن تعیین اهداف این علوم و جهت‌دهی به شکل‌گیری مسائل این علوم و گاه بیان پاسخ مسائل این علوم است و این تأثیر امری اجتناب‌ناپذیر است. از این‌رو باور صادق محقق علوم انسانی به آموزه‌های ارزشی دین، به طور قهری وی را به سوی شکل‌دهی علوم انسانی دستوری اسلامی

سوق می‌دهد. البته ممکن است محققى در گفتار از باور به ارزش‌های اسلامی سخن گوید، اما تحقیق خویش را به ارزش‌های دیگری مقید سازد و جهت‌گیری او با ارزش‌ها اسلامی ناسازگار باشد که این امر یا ناشی از عدم باور حقیقی به ارزش‌های دینی یا ناشی از فهم نادرست وی از ارزش‌های دینی است. بنابراین با این فرض که محقق علوم انسانی، فهمی صحیح از ارزش‌های دینی دارد و به این ارزش‌ها باورمند نیز هست، حاصل تحقیق وی در حوزه علوم انسانی دستوری، علومی برخاسته از ارزش‌های دینی و سازگار با آنها خواهد بود. همچنین رعایت ارزش‌های اسلامی در عمل می‌تواند قدرت درک محقق از واقعیت را افزایش داده و فهمی عمیق از آنچه هست را در اختیار وی قرار دهد.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع

- ابن منظور، محمدبن مکرم، ۱۳۰۰ق، *لسان العرب*، بیروت، دار صادر.
- ایمان، محمدتقی، ۱۳۹۱، *فلسفه روش تحقیق در علوم انسانی*، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- ببی، ارل، ۱۳۸۱، *روش‌های تحقیق در علوم اجتماعی*، ترجمه رضا فاضل، تهران، سمت، ج ۱.
- بتون، تد و یان کرایب، ۱۳۹۱، *فلسفه علوم اجتماعی*، ترجمه شهناز مسمی‌پرست و محمود متحد، چ چهارم، تهران، آگه.
- طباطبائی، سیدمحمدحسین، ۱۳۷۱، *المیزان فی تفسیر القرآن*، چ دوم، قم، اسماعیلیان.
- _____، ۱۳۸۶، *نهایه الحکمه*، پاورقی غلامرضا فیاضی، چ چهارم، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- _____، ۱۳۸۷الف، *اصول فلسفه رئالیسم*، چ دوم، قم، بوستان کتاب.
- _____، ۱۳۸۷ب، *روابط اجتماعی در اسلام*، ترجمه محمدجواد حجتی کرمانی، قم، بوستان کتاب.
- _____، ۱۳۸۷ج، *مجموعه رسائل*، قم، بوستان کتاب.
- _____، ۱۳۸۸، *شیعه در اسلام*، چ پنجم، قم، بوستان کتاب.
- _____، بی تا - الف، *نقدهای علامه طباطبائی بر علامه مجلسی (حواشی بحارالانوار)*، تحقیق مرتضی رضوی، بی جا، محقق.
- _____، بی تا - ب، *نهایه الحکمه*، چ دوازدهم، قم، جامعه مدرسین.
- کرایب، یان، ۱۳۹۱، *نظریه اجتماعی کلاسیک*، ترجمه شهناز مسمی‌پرست، چ ششم، تهران، آگه.
- گروهی از نویسندگان، ۱۳۹۰، *فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی*، زیر نظر محمدتقی مصباح یزدی، تهران، مدرسه.
- مصباح، علی، ۱۳۸۸، *حوزه فلسفه علوم انسانی*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- مصباح، مجتبی، ۱۳۸۹، «تأثیر ارزش‌ها بر علوم انسانی»، *معرفت فرهنگی اجتماعی*، سال دوم، ش ۱، ص ۱۰۳-۱۲۳.
- Durkheim, Emile 1982, *The Rules of Sociological Method*, New York, The Free Press.